

سرگذشت گروهان سیاه

کتاب چهارم

بخش دوم

# بازی‌های سایه

نویسنده: گلن کوک

مترجم: آیدا کشوری



کتابسرای تندیس

شابک: 978-600-182-212-2

ISBN 978-600-182-212-2

## یادداشت

نیمی از رمز پیروزی جنگ، فن نمایش است. نقطه‌ی صورتی به سرعت رشد می‌کرد و نوری به روی رود می‌پاشید. حدود چهل قایق داشتند دزدکی به سمت‌مان می‌آمدند. به امید در امان ماندن از بمب‌های آتشین، پوشش پوست کروکودیلی‌شان را پهن کرده بودند. من می‌درخشیدم و دَمی آتشین داشتم. شرط می‌بندم از آن سو منظره‌ی دهشتناکی ایجاد کرده بودم.

نزدیک‌ترین قایق‌ها سه متر آن سوتر بود. نردبان‌های اتاقک‌دار را دیدم و از پس دندان‌های کروکودیلی‌ام نیشخندی زدم. درست حدس زده بودم. دستانم را ناگهان بالا بردم و سپس پایین آوردم. تک بمبی آتشین با قوسی بیرون جهید تا نزدیک‌ترین قایق را در هم خرد کند.

تله تقریباً زیادی خوب بود. آتش بیشتر اکسیژن را بلعید و هر چه را باقی مانده بود، گرم کرد تا حدی که تحملش تقریباً ناممکن شد.

باقیمانده‌ها دیگر دل و جرأتی برای مبارزه نداشتند.

این اولین موج بود، لرزشی دوردست از موج دوم خبر می‌داد. من هم در کمین این مردان بودم.

## ۱ جاده‌های متقاطع

ما هفت نفر در تقاطع جاده‌ها ایستادیم و گردوغبار برخاسته از راه شرقی را نظاره کردیم. حتی تک‌چشم و گابلین سرکش از به پایان رسیدن زمان شوکه بودند. اسب اوتو شیهه می‌کشید. با یک دست سوراخ‌های بینی اسب را پوشاند و با دست دیگر گردنش را نوازش کرد تا ساکتش کند. زمانی برای تعمق بود؛ خط پایان احساسات یک عهد فرا رسیده بود. سپس دیگر گردوغباری نبود. آن‌ها رفته بودند. پرنده‌گان چهچهه زدند و ما بی‌حرکت سر جایمان ماندیم. دفترچه یادداشتی قدیمی از زینم بیرون کشیدم و در جاده نشستم. با دستی لرزان نوشتم: پایان فرا رسید. از یکدیگر جدا شدیم. سایلنت، عسل و برادران تورک راهی لردها شدند. گروهان سیاه دیگر وجود ندارد.

با این حال همچنان تاریخچه‌ها را ادامه می‌دهم؛ شاید فقط به این دلیل که کنار گذاشتن عادت بیست و پنج ساله بسیار سخت است. چه کسی می‌داند؟ شاید نزد کسی که قرار است این تاریخچه‌ها را ببرم، مابقی نوشته‌ها هم جالب باشد. قلب از تپش ایستاده است، اما جسم همچنان تلوتلوخوران پیش می‌رود. گروهان در واقع مُرده است اما نامش همچنان باقی است.

ما ای ایزدان بی‌رحم، نظاره‌گر قدرت نام‌ها هستیم. دفترچه را در زینم جا دادم. «خب، این هم از این.» خاک را از پشت لباسم تکاندم. به جاده‌ی